





# عرفان اسلامی

مجموعه آثار ۱

محمدتقی جعفری

سرشناسه	: جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۰۲ - ۱۳۷۷.
عنوان و نام پدیدآور	: عرفان اسلامی / محمدتقی جعفری؛ بازبینی: علی جعفری، کریم فیضی، محسن صحرايیان؛ تدوین و تنظیم عبدالله نصری.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۴۸۸ ص.
فروست	: مجموعه آثار ۱
شابک	: ISBN: 978 - 964 - 6608 - 72 - 6 / ۲۵۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
موضوع	: عرفان
شناسه افزوده	: نصری، عبدالله، ۱۳۲۶
شناسه افزوده	: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری
شناسه افزوده	: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری. جعفری، علی - فیضی، کریم - صحرايیان، محسن.
رده‌بندی کنگره	: ۴۱۳۹۱ ع ۷ ج / ۲۸۶ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۸۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۰۶۶۶۰۴



## مجموعه آثار ۱ - عرفان اسلامی

نویسنده: محمدتقی جعفری  
ناشر: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری  
بازبینی: علی جعفری - کریم فیضی - محسن صحرايیان  
تدوین و تنظیم: عبدالله نصری  
تنظیمات رایانه: رؤیا عزیزی موسوی  
طراح جلد: سعید عجمی  
چاپ: چاپ و طرح امروز  
شمارگان: ۵۰۰ نسخه  
چاپ: اول - زمستان ۱۳۹۱

حق چاپ و نشر برای این مؤسسه محفوظ است.  
تلفن: ۴۴۰۰۵۴۵۳ و ۴۴۰۹۱۰۴۲ - ۰۲۱ / ۴۴۰۷۰۲۰۰ - ۰۲۱  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۰۸-۷۲-۶ / ISBN: 978-964-6608-72-6  
www.ostad-jafari.com / Info@ostad-jafari.com

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

## نمایه مطالب

پیشگفتار.....	۱۳
بخش اول - چستی عرفان.....	۱۷
۱ - درآمد.....	۱۸
۲ - ضرورت عرفان.....	۲۲
اهمیت درک و دریافت‌های عرفان.....	۲۲
لذت حاصله از عرفان مثبت.....	۲۴
۳ - تعریف عرفان اسلامی.....	۲۹
گم‌شده روح انسان.....	۳۱
تکامل من انسان.....	۳۳
۴ - روش استدلال در عرفان.....	۳۵
نمونه‌ای از مدعاها و استدلال‌ها.....	۳۷
۵ - عرفان، شهود و استدلال.....	۴۱
مولوی و استدلال.....	۴۱
لزوم استدلال برای دریافت «من».....	۴۳
استدلال، مقدمه شهود عرفانی.....	۴۴
دفاع مولوی از استدلال.....	۴۹
۶ - عرفان، علم و عقل.....	۵۲
حجاب بودن علم و عرفان.....	۵۲
۷ - عرفان و حکمت.....	۵۵
تعریف حکمت.....	۵۵
۸ - عرفان و حقیقت.....	۵۸
۹ - عرفان و عشق.....	۶۱
رابطه عشق مجازی با عشق حقیقی.....	۶۲
۱۰ - عرفان و مذهب.....	۶۵

۶۵	تعریف مذهب
۶۶	ارزش مذهب
۶۸	۱۱ - شریعت، طریقت و حقیقت
۷۰	معنای شریعت
۷۱	شریعت و طریقت از دیدگاه قرآن
۷۳	معنای حقیقت
۷۸	نتیجه بحث
۷۹	۱۲ - عرفان، موسیقی و سماع
۸۰	رابطه موسیقی با روان انسان
۸۵	۱۳ - شطحیات
۸۶	متشابهات
۸۷	تعریف شطحیات
۸۹	<b>بخش دوم - انواع عرفان</b>
۹۰	۱ - عرفان اهل حال
۹۴	لذت جویی از وجد و حال عرفانی
۹۸	۲ - عرفان منفی
۹۸	۱- جستجوی پناهگاهی برای گریز از مشکلات
۱۰۲	۲- عدم شناخت انسان و جهان
۱۰۶	۳- گریز از جهان عینی
۱۰۷	۴- گریز از هشیاری و آزادی
۱۰۹	۳ - عرفان مثبت
۱۰۹	عرفان مثبت در گذرگاه تاریخ معرفت
۱۱۱	عدم تعارض میان دو چهره والای جهان هستی و چهره کمی و ریاضی آن
۱۱۶	عرفان مثبت اسلامی، یا مسیر انسان کامل!
۱۲۰	رابطه اختیار با عرفان مثبت
۱۲۱	هدف عرفان مثبت، فراتر از بهشت مادی
۱۲۴	شرط اساسی سیر و سلوک در عرفان مثبت
۱۳۳	<b>بخش سوم - تحلیل عرفان اسلامی</b>
۱۳۴	۱ - تفسیر خود در عرفان مثبت

## ۷ نمایه مطالب

۱۳۴	دو اصل اساسی «خود»
۱۳۵	نقد هندوئیسم
۱۳۶	اصول اساسی رهایی از «خود»
۱۳۹	تبیین ارزش‌های انسانی در عرفان اسلامی
۱۴۸	انحرافات تباه‌کننده تکامل انسان
۱۵۱	ابن سینا و ارزیابی خود
۱۶۵	۲- عرفان مثبت و بهجت روح
۱۶۵	تمايز بهجت از لذات خود طبیعی
۱۶۸	اینشتین و آزادی روح
۱۷۱	ادراک ابتدایی بهجت
۱۷۲	ابن سینا و نقد لذت‌جویی
۱۷۵	انتساب بهجت به خداوند
۱۷۷	تضاد خودپرستی و خودنمایی با بهجت
۱۸۲	تحلیل داستانی از مثنوی
۱۸۹	۳- تجلی عرفان مثبت در شخصیت امام علی <small>علیه السلام</small>
۱۸۹	نیل به بالاترین مرتبه کمال
۱۹۰	حرکت در راه حق و حقیقت
۱۹۲	حرکت در مسیر الهی
۱۹۴	رویارویی با واقعیات
۲۰۰	استقلال شخصیت
۲۰۱	اشتیاق به لقاء الهی
۲۰۱	بینایی درونی
۲۰۲	تفسیر صحیح از دنیا
۲۰۴	در موقعیت زمامداری
۲۰۹	<b>بخش چهارم - ارتباط‌های چهارگانه انسان در عرفان</b>
۲۱۰	مقدمه
۲۱۱	۱- عرفان و من‌انسانی
۲۱۱	شناخت من
۲۱۳	نقد روان‌شناسی معاصر

۲۱۶	من در عرفان اسلامی
۲۱۸	۲- عرفان و خدا
۲۱۸	رابطه انسان با خدا از دیدگاه عینیت و مغایرت آن دو با یکدیگر
۲۲۱	منشأ دریافت خدا
۲۲۴	نتیجه
۲۲۷	نحوه ادراک مردم عادی از خدا
۲۲۸	انسان عارف در شعاع جاذبه خداوندی
۲۳۰	اختلاف انسان‌ها در ارتباط با خدا
۲۳۱	حجاب‌های شناخت خداوند
۲۳۳	انواع گرایش به خدا، از خداخوان تا خدایاب
۲۳۴	ارتباط خدایابی با علم و ایمان
۲۳۵	اشراف بر هستی، عامل دریافت خدا
۲۳۸	ضرورت تصفیه و تزکیه درونی برای دریافت خدا
۲۳۹	برخورداری از لذاذذ عالی در رویارویی با خدا
۲۴۴	۳- عرفان و جهان هستی
۲۴۴	نگاه عارف به جهان هستی
۲۴۵	شکوه قانونمندی جهان هستی
۲۴۶	معبد بودن جهان هستی
۲۴۸	۴- عرفان اسلامی و نوع انسانی
۲۴۹	ارتباط عارف با گروه‌های مختلف
۲۵۳	<b>بخش پنجم - آثار عرفان در زندگی بشر</b>
۲۵۴	۱- عرفان؛ زندگی و مرگ
۲۵۵	شناخت عظمت انسان
۲۵۷	معنای مرگ
۲۵۸	عوامل ترس از مرگ
۲۵۸	ابن سینا و تحلیل مرگ
۲۶۰	هدف و فلسفه زندگی
۲۶۲	۲- عرفان؛ وسیله و هدف
۲۶۴	نگاه وسیله‌ای و هدفی به یک واقعیت



۲۶۷	۳- عرفان و نظم در زندگی.
۲۶۷	رابطه نظم با کمال.
۲۷۰	عرفان منفی و گوشه‌گیری
۲۷۲	۴- عرفان و جامعه
۲۷۲	تعریف جامعه
۲۷۲	نقش عرفان در تشکل افراد.
۲۷۵	خدمات عرفان مثبت به جامعه.
۲۷۸	۵- عرفان، مدیریت و رهبری.
۲۷۸	وظیفه اصلی مدیران.
۲۷۹	دو شرط اساسی مدیریت عارفانه.
۲۸۱	اساسی‌ترین وظیفه مدیر عارف.
۲۸۵	ملاک ضرورت و ارزش‌انگیزه‌ها.
۲۸۷	انواع انگیزش‌ها و مدیریت‌ها.
۲۹۱	۶- عرفان و کار.
۲۹۱	رابطه کار با حیات.
۲۹۳	ارتباط کار با هدف هستی.
۲۹۵	بحثی در ارزش کار.
۲۹۹	۷- عرفان و سیاست.
۲۹۹	چیستی عرفان و سیاست.
۳۰۱	تعریف عرفان و تعریف سیاست.
۳۰۱	تفکیک و جدایی عرفان از سیاست.
۳۰۴	۸- عرفان و قدرت.
۳۰۴	تحلیل قدرت.
۳۰۶	قدرت علمی.
۳۰۸	۹- عرفان و فرهنگ.
۳۰۹	نابودی اصول فرهنگ‌های تکاملی.
۳۱۰	بحران کنونی فرهنگ.
۳۱۲	ضرورت حیاتی فرهنگ در علوم انسانی.
۳۱۷	منشأ واقعی ارزش‌ها در «انسان آنچنانکه هست».
۳۲۱	۱۰- عرفان و تمدن.

۳۲۲	عرفان و امانیسم.....
۳۲۶	۱۱ - عرفان؛ هنر، زیبایی و قانون.....
۳۲۶	بیان هنری و عرفان.....
۳۲۶	هنر پیشرو.....
۳۲۸	عرفان، زیبایی و قانون.....
۳۲۹	چهار هویت زیبایی.....
۳۳۱	۱۲ - عرفان و جهاد.....
۳۳۵	<b>بخش ششم - اصول معرفت و گردیدن.....</b>
۳۳۶	۱ - ارتباط‌های چهارگانه انسان با هستی.....
۳۴۱	ارتباط ابعاد هفت‌گانه معرفت با یکدیگر.....
۳۴۳	برخی مشکلات معرفت بشری.....
۳۴۵	دفع یک توهم.....
۳۵۳	پیوند روابط انسان و هستی با شناخت‌های هفت‌گانه.....
۳۵۳	شناخت‌های هفت‌گانه.....
۳۵۵	۲ - شناخت‌های هفت‌گانه هستی.....
۳۶۶	۳ - دریافت‌های هفت‌گانه هستی.....
۳۶۹	دریافت هستی با ابعاد هفت‌گانه.....
۳۷۶	۴ - گردیدن (صیوروت) با ابعاد هفت‌گانه معرفت.....
۳۸۹	۵ - گرداندن (ساختن) با ابعاد هفت‌گانه معرفت.....
۳۹۳	انواع تربیت‌های شهودی.....
۳۹۷	<b>بخش هفتم - سفسطه‌های کریشنا مورتی.....</b>
۳۹۸	۱ - ضدیت با اندیشه و تعقل.....
۳۹۸	درآمد.....
۳۹۹	دلایل مخالفت با اندیشه.....
۴۰۶	ضرورت اندیشه.....
۴۰۷	۲ - ضدیت با تفکر و ایمان.....
۴۰۸	عدم آشنایی با علوم و جهان‌بینی‌ها.....
۴۱۰	عدم التزام به مبانی استدلال.....
۴۱۱	ایمان و خشونت.....

## نمایه مطالب ۱۱

۴۱۵	حساسیت به الاهیات
۴۱۶	نقد نهضت‌ها و ایدئولوژی‌ها
۴۱۸	۳- ذهن شکسته
۴۲۴	پدیده‌های منفی زندگی
۴۲۶	۴- نگاه بدبینانه به هستی
۴۲۹	ترس از مرگ
۴۳۴	۵- عوامل بدبختی بشر و راه اصلاح آن
۴۴۵	۶- تلقی غلط از حقیقت
۴۵۸	۷- نفی فهم‌ها و دریافته‌های درونی و برونی
۴۶۴	۸- تخلیه ذهن و مغز
۴۶۹	نمایه آیات
۴۷۳	نمایه روایات
۴۷۷	نمایه نام‌ها
۴۸۳	نمایه کتاب‌ها



### پیشگفتار

حکمت و عرفان که در رود موج خیز تاریخ، حضوری همواره جاری و خروشان داشته، جریان سیالی است که در هیچ منزلی از منزلگاه‌های کاروانیان علم و اندیشه متوقف نمی‌شود و آب‌های زلالش، در هر دوره از ادوار حیات و هستی، آبروی سیرت و صورت حیات بوده و هست.

عدم توقّف رود شریانمند حکمت و عرفان، مانع از آن است که آن را بتوان به قرنی یا قرونی خاص منحصر دانست و تفاوت‌های بنیادینی برای آن در دوران‌های مختلف زندگی بشری برشمرد. با تصدیق تفاوت‌های صوری و غیر قابل انکار، می‌توان به این نکته توجه جدی معطوف داشت که عرفان جوهره واحدی است که اختلاف نفوس، استعدادها، حالات و تفاوت‌ها، ازمنه و امکانه، هرگز نمی‌تواند آن را دگرگون نموده و ماهیتش را چنان تحت الشعاع قرار دهد که بازشناسی آن میسر نباشد.

کسانی که در گزارش‌های عرفانی، پیرایه‌هایی به عرفان نسبت می‌دهند که شناخت و درک جریان حکمت و معرفت، با وجود آن‌ها صعب و نامیسر می‌شود، در حقیقت، به عرفان و راه نورمند و ارجمند آن شائبه و تردید وارد می‌کنند. تحت هیچ شرایطی نمی‌توان پذیرفت که مفهوم عرفان چنان تحت الشعاع «جز خود» قرار بگیرد که «خود» نباشد و در عین حال «عرفان» خوانده شود!

ذات عرفان، ذاتی تابان و فروزنده است و عبارت است از: جنبش و ارتعاش تارهای معناخواهانه و حقیقت‌یاب که در درون یک انسان به حرکت درآمده و بُعد خاکی انسان را به افقی افلاکی در حاق ماوراء الطبیعه دعوت می‌کند، و چنین می‌شود که اندام‌های مجموعه‌ای شکل می‌گیرد که از ترکیب موزون و منطقی عناصر آن و عواملی هم‌چون:

صیانت ذات (تقوا)، زهد، توکل، سوز (حزن)، ابتهاج (شکوفایی)، ریاضت‌های مجاز و انسانی، هم‌آوایی با آوای دل‌انگیز کارگاه هستی، محبت به خلق، انجذاب به خالق و ... حیاتی لطیف و پر معنا و طراوتمند رخ می‌نماید که با حذف اصطلاحات حرفه‌ای و انگاره‌های متشکته قومی - فرهنگی، آن را می‌توان «حیاتِ مافوق» یا «عرفانِ جامع اخلاقی» خواند.

در کلامی کوتاه می‌توان گفت: این حیات، از نخستین جوانه‌های خود که ممکن است از نگاهی معنوی و قرار گرفتن در حالتِ متغیّر سازِ یک کیفیتِ رقت‌انگیزِ درونی و یا تراوش قطره‌ای اشک و شاید هم ترنمِ ذکریِ حلاوت‌بار و تحوّل‌آفرین آغاز شده باشد، تا آخرین مراحلِ قابلِ تصوّر خود - که قرار گرفتنِ تمام ابعاد و استعداد‌های روح سالک در جاذبیت کمالِ اعلاست - با «دین» هماهنگ و همگام بوده و همواره نیز از ریشه‌های مقوی و پرمنفعتِ آن تغذیه می‌نماید.

بدیهی است که چنین عرفانی، اصلی‌ترین و واقعی‌ترین عرفان بوده و به خاطر آنکا به اصول تغییرناپذیر، تا آنجا قبض و بسط نمی‌یابد که در جاهایی نه چندان دور، به مرحله تضاد و تناقض رسیده و آشکالی غیر قابل ارزیابی علمی و تحلیلی به خود بگیرد. به خاطر داشته باشیم، عرفان به فرض هم که برای همگان قابل تجربه درونی نباشد و محتاج استعدادی خاص، زحماتی طاقت فرسا، اعمالی مخصوص و مقدماتی بسیار جدی و تعیین‌کننده باشد - که تمامیت آن در هر شخصی به هم نمی‌رسد و مجال بروز پیدا نمی‌کند - اما در عین حال، عرفان واجد این خصوصیت اساسی و عمومی اجتناب‌ناپذیر نیز می‌باشد که برای همگان قابل «درک و دریافت برونی» بوده و خواهد بود.

بدین ترتیب، می‌گوییم: عرفان به همان میزان که عملی بوده و پیمودنی است - که در این بخش چهره‌ای «درون ذات» دارد - به همان اندازه نیز چهره‌ای نظری داشته و فهمیدنی است؛ این بخش است که بخش «برون ذات» را شکل و سامان می‌دهد.

نتیجه علمی و انسانی که از این مقدمات برهانی گرفته می‌شود، این است: مشاعری در نهاد انسان‌ها وجود دارد که مخصوص عرفان‌یابی بوده و چونان گیرنده‌ای، مخصوص گیرندگی امواج عرفان است و اختصاصاً مسائل مربوط به آن را دریافت می‌دارد و دارای

این قابلیت نیز هست که آن‌ها را شناخته و عملاً لمس کند. اما باید توجه داشت که گاهی گیرنده معیوب و ناکارآمد است و گاه نیز امواجی مخدوش در صحنه آسمان دریافت‌ها جریان می‌یابد.

عارفان واقعی دارای حالاتی والا و توصیف‌ناپذیر هستند که علی‌رغم تفاوت در ظهور و بروز و نیز کثرت و قلت، در جوهره‌های خود با یکدیگر همسان و هماهنگ هستند. شاید بتوان این موضوع را یکی از ویژگی‌های ذاتی عرفان‌های راستین و عارفان راستین محسوب داشت.

در عرفان اسلامی، به خاطر این که پای «حقیقتی واحد» در میان است، اصولاً از اختلاف و تعدد و تکثر اثری در بین نیست. در صورت بروز اختلاف‌های فاحش میان حالات و مقامات عرفانی، تردیدی نیست که یکی از آن‌ها، لا محاله باید انحرافی و نادرست بوده باشد. خلاصه کلام این که: در عرفان واقعی، حالات و مکاشفات و مقامات عارفان، علی‌رغم اختلاف زمان و مکان و تعدد سلیقه و روش‌ها، اصولاً هم‌سان و هم‌آغوش هم بوده و یکدیگر را تأیید و تفسیر می‌کنند.

کتابی که اینک تقدیم دانشوران گرامی می‌نماییم، به عنوان اولین مجموعه آثار، دربردارنده دیدگاه‌های استاد محمدتقی جعفری است که تحت عنوان «عرفان اسلامی» تنظیم شده است. این اثر، حاوی دیدگاه‌های پویایی است که داستان عرفان را از منظری نو و روزآمد و کاربردی مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد و می‌کوشد ندای جهانی آن را از ورای دنیایی که در صنعت و علم و تئوری‌های گوناگون و مسائل متنوع غوطه‌ور شده، به گوش انسان‌های رازدان و حقیقت‌طلب برساند.

آنچه از ملاحظه آراء و تفکرات ایشان در خصوص پدیده عرفان، حکمت و معرفت فهمیده می‌شود - خصوصاً با آنچه در آثاری مثل تفسیر مثنوی، تفسیر نهج‌البلاغه و عرفان اسلامی نقش یافته - این است که علامه جعفری از منظری نو و پویا به عرفان می‌نگرد. این پویایی تا به آن حد است که می‌توان از آن به عنوان «تأسیس در عرفان» یاد کرد. با نظر به بررسی نسبت عرفان با مقولاتی چون: نظم، صنعت، موسیقی، زندگی، اجتماع، سیاست، قدرت، هنر و امثال آن، این فرضیه در ذهن تقویت می‌شود که علامه فقید

عرفان را از دیدگاهی پیشرفته و کاربردی مورد لحاظ قرار داده و تا آنجا که مقتضیات بحث ایجاب نموده، سعی کرده است قلمروی ژرف و شگرف‌تر برای آن تحدید نماید، تا عرفان واقعی با تجدید حیات خود، به بسیاری از سؤالات بی‌پاسخ که بشر امروز در زندگی‌های جدید، شناور گرداب‌های آن است، جوابی قانع‌کننده پیدا بدهد.

لازم به ذکر است که مباحث این مجموعه آثار، از سلسله سخنرانی‌های استاد جعفری در دانشگاه صنعتی شریف در خلال سال‌های ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ ه. ش که تا سال ۱۳۸۷ چندین نوبت تحت عنوان *عرفان اسلامی* منتشر شده، هم‌چنین تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلد ۱۱ و ترجمه و تفسیر *نهج البلاغه* مجلدات ۱۴ و ۲۴ جمع‌آوری شده است.

با انتشار این مجموعه که در بسامان شدن خود، وامدار تلاش‌ها و درنگ‌ها و تأمل‌های دوستانی چند است، از آقایان: عبدالله نصری، شهرام تقی‌زاده انصاری، کریم فیضی، محسن صحراییان، و خانم‌ها: رؤیا عزیزی موسوی و نرگس سادات بوتراپی سپاس‌گزاری ویژه به عمل می‌آوریم. امید می‌بریم که اهل تحقیق از زوایا و خیایای این بحث‌ها، به فراسوی راه ببرند که در اعماق مباحث این کتاب نهفته است.

بمّنه و فضله و کرمه

مؤسسه تبیین و نشر آثار علامه جعفری



## بخش اول

چیستی عرفان

## درآمد

یکی از خسارت‌های اسفانگیز که بشر به خاطر بازی با الفاظ و تحریف معانی کلمات، دچار آن شده، خسارت ناشی از بازی با کلمه عرفان و تحریف معنای واقعی آن است. این کلمه مقدّس هم به سرنوشت ابهام‌انگیز آن عده از کلماتی دچار شده است که بازگوکننده عالی‌ترین امتیازات، آرمان‌ها و ارزش‌های روحی انسان‌ها می‌باشند.

همه ما با کمال وضوح می‌دانیم که کلمه سیاست در افکار قدرت‌پرستان خودمحور، شرم‌آورترین مفهوم را در بر دارد، در صورتی که معنای واقعی آن، با عظمت‌ترین، باارزش‌ترین و ضروری‌ترین حقیقتی است که خداوند متعال، قدرت فهم و اجرای آن را به بندگانش عنایت فرموده، و آن عبارت است از: مدیریت زندگی اجتماعی انسان‌ها، رو به بهترین هدف‌های مادی و معنوی آنان. آیا سیاست به این معنی، یکی از با عظمت‌ترین عبادات نیست؟ آیا سیاست به این معنی، ارائه «حیات معقول» به انسان‌ها و توجیه آنان به آن حیات نمی‌باشد؟ قطعاً چنین است. سیاست به این معنی که کار انبیاء، مرسلین، ائمه معصومین علیهم‌السلام (ساسة العباد)، حکماء و اولیاءالله است، دیدید و دیدیم و می‌بینیم که چگونه وقیح‌ترین و شرم‌آورترین اندیشه‌ها و گفتارها به نام سیاست، دود از دودمان انسان و انسانیت برآورده و نمی‌گذارد انسان‌ها از تاریخ طبیعی به تاریخ انسانی عبور کنند. درباره عشق بیندیشید. بیت زیر و جمله بعد از آن را در نظر می‌گیریم، سپس جمله‌ای را که درباره عشق در عملکرد بشر گفته شده است، خواهیم آورد:

عاشق شو، آر نه روزی کار جهان سر آید      ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

حافظ

جمله‌ای هم دربارهٔ عشق در جلوه‌گاه طبیعی‌اش:

در شب‌های عشق، آن‌جا که نهال زندگی کاشته می‌شود، مشعل فروزان حیات در گذرگاه ابدیت دست به دست می‌گردد.<sup>۱</sup>

اکنون عشق در آن معنای ورشکست شده‌اش را در عملکرد بشری ملاحظه فرمایید: «عشق یعنی درشکه‌های کرایه‌ای»<sup>۲</sup>

عرفان در فضای ذهن مردم معمولی و آن گروه از اهل تحقیق که متأسفانه جریان‌ات‌ذهنی مردم معمولی را ملاک تحقیقات خود قرار می‌دهند، یک پدیدهٔ بسیار نامشخص و مبهم است، زیرا برداشت‌های آنان از معنای عرفان، مستند به رفتارها و نمودهایی است که از عرفا یا مدعیان عرفان مشاهده کرده‌اند، بدون این که از واقعیت‌های جاری در روح آنان اطلاعی داشته باشند؛ در حالی که هیچ رفتار و نمود عینی نمی‌تواند بازگوکنندهٔ کامل عوامل، انگیزه‌ها و فعالیت‌های روحی آن رفتار و نمود عینی بوده باشد. دو موضوع مهم، بی‌اساس بودن تصوّرات عامیانه و تحقیقات رفتارشناسی را دربارهٔ عرفان اثبات می‌کند: موضوع یکم - وسعت و عمق مفهوم عرفان است که هم شامل عرفان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هم شامل حالات لذت‌بار و زودگذر روانی اشخاص معمولی می‌شود. به عبارتی دیگر: کلمهٔ عرفان در مفاهیمی متنوع به کار برده می‌شود که ممکن است هویت بعضی از آن مفاهیم با بعضی دیگر به طوری مختلف باشد که با یکدیگر اشتراکی نداشته باشند.

به عنوان مثال: با نظر به معنایی از عرفان که حدّ اعلاّی رشد انسانی را نشان می‌دهد، هم از جهت دارا بودن به حدّ اعلاّی معرفت دربارهٔ عالم هستی و هم از جهت شناخت همه‌جانبهٔ خویشتن و هم برقرار ساختن والاترین حدّ رابطه با موجود برین که در پیامبران الهی به وجود می‌آید و در وجود علی بن ابی طالب علیه السلام بیل به دست و با کمربندی از لیف خرما و وصله‌هایی در کفش‌هایش، با دارا بودن زمامداری چند کشور اسلامی، با وضوح کامل مشاهده می‌شود. از طرف دیگر، همین کلمه به کسانی نیز اطلاق می‌شود که به دلیل

۱- نصف اول جمله، از گوته آلمانی بوده، و از «مشعل فروزان حیات...» تا انتهای جمله، توسط استاد محمد تقی جعفری اضافه شده است.  
۲- این جمله از بالزاک است.

ناتوانی از معرفت عالم هستی و شناخت خویشتن، و به خاطر نداشتن قدرت برگشودن معمای رابطه میان خود با خدا، و خود با جهان هستی، و به دلیل فرار از ناگواری‌ها و شکنجه‌های زندگی، به درون خود پناهنده شده و با لذایذی محدود و زودگذر و نادیده گرفتن واقعیات زندگی سرگرم می‌شوند و دلخوش می‌دارند. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این دو نوع عرفان به قدری با یکدیگر متفاوتند که می‌توان آن دو را دو طرف متضاد، یا متناقض معرفی نمود. از همین جاست که ما عرفان را به سه نوع کاملاً مختلف تقسیم نموده، نوع اول را **عرفان مثبت** و نوع دوم را **عرفان منفی** و نوع سوم را **حال** می‌نامیم.

اهل حال، چنان‌که در مباحث آینده مطرح خواهد شد، آن ارباب ذوق و لذت‌گرایانی هستند که از بروز حالات زیبای روح در ارتباط با هستی که بسیار لذت‌بخش است، به وجد و هیجان در می‌آیند و از عرفان چیزی جز همین احوال روحی خوشایند نمی‌خواهند. بی‌تردید، هر یک از این سه نوع عرفان نیز دارای مراتب و مشخصاتی گوناگون است.

موضوع دوم - یکی از نتایج قرار گرفتن در جاذبه عرفان منفی، عبارت است از: به وجود آمدن سایه‌ای بی‌اصل از خود حقیقی، با مقداری توهمات و حالات و احساس‌هایی از قوانین حاکم بر جهان هستی که از مختصات عرفان منفی است؛ در صورتی که در عرفان مثبت، نه «هست» «نیست» می‌شود و نه «نیست» به جای «هست»، مغز و روان را اشغال می‌نماید. بر این اساس، هیچ قانونی از واقعیت خود جدا نمی‌شود، بلکه عارف با احساس اختیار والا و آگاهی لازم درباره قوانین استعدادها و ابعاد وجودی، خود را برای بهره‌برداری از قوانین و تحصیل هماهنگی با آنها به فعلیت می‌رساند. این اختیار که فراتر از احساس آزادی‌های کاذب است، و این آگاهی فراتر از آگاهی‌هایی که حجاب‌هایی میان روح آدمی و حقیقت می‌کشند، آغاز تولد دوم است.

چون دوم بار آدمیزاده بزاد پای خود بر فرق علت‌ها نهاد<sup>۱</sup>

همان‌گونه که انسان عارف با این تولد، از اسارت و فشار زنجیرهای علل و معلولات

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

سطحی نجات پیدا می‌کند، هم‌چنین، از لذایذِ کاذبِ احساسِ آزادی‌های پلان شکل - به قول مولوی - و آگاهی‌های مزاحمِ روشنائی‌های شهودِ حقیقی دست برداشته، اشعه‌ای از نمونه‌ اختیار و علم خداوندی را در خود می‌یابد. این مسئله بسیار با اهمیت، به طور مشروح در مباحث آینده مطرح خواهد شد.

## ضرورت عرفان

با پیشرفت و گسترش حیرت‌آور دانش و صنعت که در دوران ما به اوج خود رسیده است، آیا ضرورتی برای طرح مسائل عرفانی وجود دارد؟ از نظر ما، پاسخ این مسئله روشن است، زیرا عرفان اسلامی که در ادامه این نوشتار مورد تحقیق قرار خواهد گرفت، محال است شایستگی و بلکه بایستگی را که در ذاتش دارد، از دست بدهد؛ مشروط بر این که گردانندگان دانش‌های مربوط به طبیعت و صنعت، هرگز انسان را جزئی از طبیعت ناآگاه محسوب نکنند. به خصوص، لازم است مواظب باشیم که گردانندگان و اداره‌کنندگان صنعت، انسان را به دندانه‌های ماشین ناآگاه مبدل ننمایند، زیرا در این صورت، انسانی وجود نخواهد داشت تا اخلاق و عرفان و مذهبی برای او وجود داشته باشد. مسئله به اصطلاح منطقی، در این صورت «سالبه به انتفاء موضوع» است و در اصطلاح ادبی گفته می‌شود: *ثَبَّتِ الْعَرْشُ ثُمَّ انْقَشَ* (نخست سقف را اثبات کن و آن‌گاه آن را نقاشی کن).

به طور کلی، عرفان نه تنها منافاتی با دانش و صنعت و گسترش یافتن علوم و فنون ندارد، بلکه با نظر به احتمال طیفیانگری مدیران علمی و صنعتی، عرفان برای دفع مضار علم و صنعت، ضرورت تمام پیدا می‌کند. این مسئله در مبحث عرفان و تمدن، بیش‌تر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### اهمیت درک و دریافته‌های عرفان

امروزه گفته می‌شود: اگر درک و دریافته‌های عرفانی برای نفوس بشر اهمیت جدی داشت، نمی‌بایست بشر تا این حد بی‌اعتنا و بی‌علاقه به آن باشد. پاسخ این شبهه دشوار

نیست، زیرا نمی‌توان در این دنیا کسی را پیدا کرد که نسبت به وجود و استعدادها و خواسته‌های خود، از آگاهی کافی برخوردار بوده و از حقایق و واقعیات زندگی در محیط و جامعه تا حدودی اطلاع داشته باشد، و با این حال، نفهمد زندگی بر مبنای عقل و احساس سالم است که حیات انسان را قابل توجیه می‌سازد و او را از دیگر جانداران جدا می‌کند. با این حال، شما از هر یک میلیون انسان، چند نفر سراغ دارید که بر مبنای عقل و احساس سالم زندگی کنند؟ با این که هیچ کس در این اصل تردید ندارد که: زندگی فقط با **صیانت ذات**، یا به عبارت دیگر، با **حب ذات** تعدیل یافته است که مهم‌ترین دوی دردهای بشری و موجب پیشرفت حقیقی اوست (نه زندگی با خودخواهی تباه‌کننده). اکنون در میان میلیون‌ها نفر انسان، چند نفر را می‌توان یافت که توانسته باشند از بیماری خودخواهی نجات یافته و با خودِ عالی و حقیقی زندگی کنند؟

وانگهی، از تمام این‌ها که بگذریم، اهمیت کمال انسانی به اندازه‌ای است که اگر در همه دنیا یک نفر، آری تنها یک فرد وجود داشته باشد که از کمالی که شایسته اوست، برخوردار باشد، کیهان بزرگ کار خود را انجام داده است. مگر سخن آن صاحب‌نظر را نشنیده‌اید که می‌گوید:

اگر بامدادان، آفتاب برای خاک‌نشینان سر برآورد و تا ناپدید شدنش از افق زمینیان، یک وجدان در خواب‌رفته را بیدار نکند، آن روز کاری انجام نداده است.

بنابراین، می‌توان گفت: اگر کیهان بزرگی که ما در آن زندگی می‌کنیم، تنها یک وجدان را بتواند از سقوط نجات دهد، وظیفه خود را انجام داده است.<sup>۱</sup>

در این جا، این مطلب را نیز باید در نظر داشته باشیم: نخستین آسیب بزرگی که افراط‌ورزی در نظریه «اصالت اجتماع» بر بشریت وارد آورد، نفی هویت اصیل فردی انسان بود. این نفی هویت، نه ارزش واقعی اجتماع را بالا برد و نه اصالتی بیش از حد خود

۱- این معنی در ادبیات ما با کمال وضوح مطرح شده است:

بسوزد شمع دنیا خویشتن را ز بهر خاطر پروانه‌ای چند

غمام همدانی

بگذر از باغ جهان یک سحر ای رشک بهار تا ز گلزار جهان رسم خزان برخیزد

مولوی

برای آن اثبات کرد. اما ضررِ دومِ آن متوجه خود اجتماع شد، زیرا انسان‌های آگاه گفتند: اگر فرد هویتِ ارزشی نداشته باشد، اجتماع میلیون‌ها فرد، با ارزشِ هیچ، نمی‌تواند ارزشی به مجموع بدهد، مانند میلیاردها صفر بی‌عدد!

پاسخی که ابن‌سینا به این مسئله می‌دهد، چنین است:

وَاعْلَمْ أَنَّ رَذِيلَةَ التَّقْصَانِ إِنَّمَا تَتَأَذَى بِهَا النَّفْسُ الشَّيْئَةُ إِلَى الْكَمَالِ وَذَلِكَ  
الشَّوْقُ تَابِعٌ لِتَنَبُّهِهُ يُفِيدُهُ إِلَّا كِتْسَابٌ.<sup>۱</sup>

و باید دانست که رذالت و پستیِ نقص و واماندن از کمال، چیزی است که تنها نفسِ مشتاق به کمال، از آن احساس زجر و مشقت می‌نماید، و آن اشتیاق، معلول بیداری است که اکتساب کمال را نتیجه می‌دهد.

این نظریه، بسیار متین و منطقی به نظر می‌رسد.

هم‌چنین، در تنبیه نهم کتاب *الاشارات و التنبیهات* آمده است:

الآنَ إِذَا كُنْتَ فِي الْبَدَنِ وَ فِي شَوَاعِلِهِ وَ عَلَانِقِهِ فَلَمْ تَشْتَقْ إِلَى كَمَالِكَ  
الْمُنَاسِبِ أَوْ لَمْ تَسْأَلْ بِحُصُولِ ضِدِّهِ فَأَعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ مِنْكَ لَا مِنْهُ.<sup>۲</sup>

اکنون که در مجاورت بدن و در اشتغالات و علایق آن غوطه‌ور شده و به کمالی که وصول به آن برای تو ممکن است، اشتیاقی نداری، یا از داشتنِ ضدّ آن احساس درد و رنج نمی‌کنی، بدان که این تباهی از خودِ توست، نه از کمالی که در امکان تو وجود دارد.

#### لذت حاصله از عرفان مثبت

این که گفته می‌شود: «لذت‌آورترین مکتب‌های معنوی، مکتب عرفان است»، متأسفانه قابل اثبات با دلیل نیست؛ در حالی که حسّ جستجوی دلیل برای اثبات هر مدّعی، از اصیل‌ترین احساس‌ها و ریشه‌دارترین اصولِ عقلی ما محسوب می‌شود، تا آن‌جا که از کسانی مثل ابن‌سینا نقل شده است:

۱- *الاشارات و التنبیهات*، ج ۳، نمط ۸، تنبیه ۱۲، در بهجت و سعادت.

۲- همان / ج ۳، نمط ۹.



مَنْ قَالَ أَوْ سَمِعَ بَعِيرٍ دَلِيلٍ فَلْيُخْرِجْ عَنْ رِبْقَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ.<sup>۱</sup>

کسی که چیزی را بگوید و بشنود بدون دلیل، چنین شخصی باید از گروه انسان‌ها خارج شود.

اگر منظور از عرفان، عرفان مثبتی است که ذات انسانی را از خارزار عالم طبیعت نجات داده و او را به دو جهان انفسی (درونی) و آفاقی (برونی) مُشرف می‌سازد و در عین ارتباط معقول با جهان هستی و افراد انسانی، به یک زندگی آزاد از علایق و خواستنی‌های آن توفیق می‌یابد، قطعی است که چنین عرفانی، عالی‌ترین و معقول‌ترین لذت را برای انسان عارف به ارمغان خواهد آورد.

اما این که عرفان مثبت اسلامی موجب بروز عالی‌ترین و معقول‌ترین لذت‌ها می‌باشد، به خاطر آن است که آدمی با وصول به آزادی، از علایق و خواستنی‌های جهان هستی رهایی می‌یابد. این رهایی غالباً در سه مرحله صورت می‌گیرد:

مرحله اول - انسان از دردها و تَنَش‌ها و اضطراب‌های ناشی از عوارض زندگی، مانند شادی و اندوه، غنی و فقر، شکست و پیروزی، خنده و گریه، جوانی و میانسالی، پیری و ... رها می‌شود و هر یک از این دو یا چند طرف متضاد را، تبلوری از قانون هستی می‌داند که می‌تواند پیامی از خداوند هستی‌بخش باشد.<sup>۲</sup>

مرحله دوم - شخصیت به تدریج عظمت آزادی و پا گذاشتن بر حیطة علت‌ها و اشراف بر آن‌ها و درک حلقه‌های زنجیری روابط میان آن‌ها و معلولات آن‌ها را درمی‌یابد، در نتیجه جهان هستی و آنچه را که در آن است، کالبدی بسیار زیبا و متناسب برای شخصیت خود تلقی می‌نماید و برای همین است که هیچ فشار و تَنَشی از طرف کالبد بر او وارد

۱- الاشارات و التنبیها، ج ۳، نمط ۸، تنبیه ۱۲، در بهجت و سعادت.

۲- پیامی از خداوند هستی‌آفرین، زیرابادریافت کامل عوارض حیات، اصول و مبانی آن‌ها می‌فهمد:

خنده از لطف حکایت می‌کند      گریه از قهرت شکایت می‌کند

این دو پیغام مخالف در جهان      از یکی دلبر روایت می‌کند

مولوی

البته بدیهی است هر عارضه‌ای از زندگی که موجب اختلال در حیات قانونی انسان، مانند فقر و دیگر نمونه‌های مذکور بوده و قابل برطرف شدن باشد، و هر جهلی که موجب نقص کیفیت حیات معقول باشد، باید از بین برود و حیات در مجرای قانونی خود حرکت کند.

نمی‌شود. انسان وقتی به این رهایی و آزادی می‌رسد، به عالی‌ترین لذت وجودی که برای شخصیت در حال ارتباط با جهان هستی و انسان‌ها امکان‌پذیر است، نایل می‌شود. این آزادی و لذتی که از ناحیه آن نصیب شخص سالک می‌شود، بالاتر از درک ذات در موقع گسیخته‌شدن ارتباط «من» از همه عوامل مؤثر بر بدن و اشیاء محیط به وجود انسان است که در «شهود انسان معلق» در نظریه ابن سینا برای اثبات نفس می‌بینیم. در فرض ابن سینا، تنها خود ذات یا «من» به طور حضوری دریافت می‌شود و لذت خاصی از این دریافت حاصل نمی‌شود، در صورتی که ذات یا من، در حال آزادی، گسترش و اشراف خود را بر هستی نیز درمی‌یابد و در این هنگام لذتی بسیار عالی برایش دست می‌دهد، زیرا شکوه و زیبایی‌های محسوس و معقول جهان هستی، چهره واقعی خود را در این حال می‌نمایاند.

مرحله سوم - سالک اگر توفیق رها شدن از درک «ذات» یا «من» تعین یافته را - که «خود حقیقی» اوست - به دست آورد، در جاذبیت نهایی کمال الهی قرار می‌گیرد. در این حالت است که همانند یک آهن تفتیده، از فروغ ربّانی نور می‌گیرد و با نور الهی، نورانی می‌شود. هم‌چنین، در این مرحله است که لذت و نشاط به «ابتهاج و شکوفایی»<sup>۱</sup> تبدیل می‌گردد و حالتی فراتر از همه لذایذ نصیب انسان می‌شود که اصولاً به هیچ وجه با لذایذ مادی و محسوس قابل مقایسه نیست.

برای تصوّر چنین حالتی، می‌توانیم از قرار گرفتن لذت علم، در فراتر از لذایذ خوراک و پوشاک و دیگر لذت‌های طبیعی محض استفاده کنیم. لذت معرفت، علم، عدالت و ایثار در راه وصول به آرمان‌های اعلای انسانی، به هیچ وجه قابل مقایسه با خوشی‌ها و لذت‌های طبیعی، مانند لذت مسکن، خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها نیست:

۱- ابتهاج در لغت عربی، عالی‌ترین شکوفایی و عالی‌ترین انبساط است و فراتر از همه لذایذ معمولی است که از مختصات خودخواهی شناخته می‌شود. بنابراین، ابن سینا ابتهاج را به خدا نسبت داده و می‌گوید: أجلّ مبهج بشیء هو الاوّل بذاته لانه أشدّ الاشیاء ادراكاً لاشدّ الاشیاء کمالاً. (باعظمت‌ترین اشیاء از جهت ابتهاج درباره چیزی، خداوند ذوالجلال است درباره ذات خود، زیرا خداوند شدیدترین و با عظمت‌ترین ادراک‌ها را درباره باعظمت‌ترین حقایق دارد که ذات اقدس اوست. [الاشارات و التنبيهات، اشاره ۱]

ای بلبل جان مست ز یاد تو مرا      وی مایهٔ غم پست ز یاد تو مرا  
لذات جهان را همه یک سو فکند      حالی که دهد دست ز یاد تو مرا  
منسوب به ابوسعید

ابن سینا می‌گوید:

الْعَارِفُونَ الْمُتَنَزِّهُونَ إِذَا وُضِعَ عَنْهُمْ دَنَسٌ (دَرْنٌ) مُقَارَنَةً الْبَدَنِ وَانْفِكَوا عَنِ  
الشَّوْغِلِ خَلَصُوا إِلَى عَالَمِ الْقُدْسِ وَالسَّعَادَةِ وَانْتَعَشُوا بِالْكَمَالِ الْأَعْلَى وَ  
حَصَلَتْ لَهُمُ اللَّذَّةُ الْعُلْيَا.<sup>۱</sup>

عارفانی که از علایق و شهوات حیوانی پاک شده‌اند، هنگامی که آلودگی‌های نزدیکی با بدن از آن‌ها منتفی شد و از اشتغالات عالم مادی خلاص شدند، از همه جهات روبه عالم قدس و سعادت می‌گذارند و با دریافتِ کمالِ اعلا، به نشئهٔ (وجد) روحانی توفیق می‌یابند و لذات اعلا برای آنان حاصل می‌شود.

در این جا، مقصود ابن سینا یک پدیدهٔ محدود و ناشی شده از یک عامل محدود نیست، بلکه حقیقتی است که محصول معرفتِ شکوهِ ملکوتِ هستی و عظمتِ ذاتِ وابسته به خدا و عبور از «خود طبیعی» مجازی و زیستن با «من حقیقی» که با فروغ الهی منور است، می‌باشد. مفاهیمی که بتواند این معنی را برساند، همان «شکوفایی» و «ابتهاج» است که رساتر از کلمهٔ لذت است، زیرا لذت، همان خوشی مطلوب است که غذای خودخواهی است، در صورتی که شکوفایی و ابتهاج، آن انبساط روحی است که گذشتن از خودخواهی، ضروری‌ترین شرط آن است. از این جاست که سیدالعارفین و مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حال نیایش با خدا عرض می‌کند:

إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا  
لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ .

پروردگارا! من تو را نه به خاطر ترس از آتش عبادت می‌کنم و نه طمع وصول به بهشت، مرا به عبادت تو وادار کرده است، بلکه تو را شایستهٔ عبادت دیدم و پرستیدم.

علی رضی الله عنه این مضمون را در حدیثی دیگر چنین بیان فرموده است:

قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ طَمَعًا فِي جَنَّتِهِ وَ تِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ خَوْفًا  
مِنْ نَارِهِ وَ تِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ لِأَنَّهُ أَهْلٌ لِلْعِبَادَةِ وَ تِلْكَ  
عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ<sup>۱</sup>

گروهی خدا را از روی طمع در بهشتش عبادت می‌کنند؛ اینان سوداگرانند. گروهی او را  
به خاطر ترس از آتشش عبادت می‌کنند؛ عبادت اینان نیز عبادت بردگان است. اما  
جمعی دیگر، خدا را از آن رو که شایسته عبادت دیدند، عبادت کردند؛ عبادت اینان  
عبادت آزادگان است (اینان کسانی هستند که توفیق آزادی حقیقی را دریافته‌اند).

### تعریف عرفان اسلامی

عرفان اسلامی گسترش و اِشْرَافِ نِوَرَانِی «مِنِ انْسانِی» بر جهان هستی است، به جهت قرار گرفتن «مِن» در جاذبه کمال مطلق که به لقاء الله منتهی می شود.<sup>۱</sup>

منظور ما از عرفان اسلامی در این مبحث، همان عرفان حقیقی است که آغاز حرکتش، بیداری انسان از خواب و رؤیای حیاتِ طبیعی محض است و آگاهی از این که وجود او در حال تکاپو در مسیر خیر و کمال، همواره در متنِ هدفِ خلقتِ عالم هستی قرار می گیرد.

این عرفان که مسیرش «حیات معقول» و مقصدش «قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق» است، به لقاء الله و قرار گرفتن در شعاع جاذبیت او منتهی می شود. عرفان اسلامی هیچ حقیقتی از حقایق عالم هستی را، اعم از آن که مربوط به انسان باشد یا غیر انسان، حذف نمی کند، بلکه همه عالم را با یک عامل ربّانی درونی صیقلی می نماید و شفاف می سازد و در تمامی ذرات و روابط اجزاء این عالم، انعکاس نور الهی را نشان می دهد.<sup>۲</sup>

۱- با این تعریف که برای عرفان اسلامی گفتیم، کمترین تفاوتی میان مذهب و عرفان باقی نمی ماند، و شریعت و طریقت و حقیقت، اشکال یک حقیقت می نماید که انبیای عظام، اوصیا، حکما و عرفای راستین - همگی - مبلّغان و مفسران آن می باشند. دو بیت زیر می تواند به عنوان تعریف مشترک عرفان و مذهب، مورد تحقیق و پذیرش قرار بگیرد:

چیست دین؟ برخاستن از روی خاک	تا که آگه گردد از خود جان پاک
چون که آگه گردد از خود جان پاک	جذب کوی حق شود او سینه چاک

محمد اقبال لاهوری

۲- در این مباحث، در هر مورد که اصطلاح عرفان مثبت را به کار ببریم، منظور ما همان عرفان اسلامی است، زیرا همان گونه که در تاریخ تصوّف و عرفان حرفه ای مشاهده می شود، عمده گرایش این دو پدیده، به

این عرفان بود که خطِ نورانی آن به وسیلهٔ انبیای عظام الهی در جادهٔ تکامل کشیده شد، نه آن تخیلات رؤیایی در فضای مهتاب درونی که سایه‌هایی از مفاهیمی بسیار وسیع، مانند وجود، واقعیت، کمال، حقیقت، تجلی و غیر آن را به جای اصل آن‌ها گرفته و با مقداری بارقه‌های زودگذر مغزی، روشن ساخته و حالی و مقامی از آن‌ها برای خود تلقین نموده و دل به آن‌ها خوش می‌کنند؛ در صورتی که ممکن است مدعی چنین عرفانی، حتی برای چند لحظه، از روزنه‌های قفس مادی، نظاره‌ای به بیرون از خود مجازی خویشتن نکرده باشد. این، همان عرفان منفی است که انبوهی از کاروان جویندگان معرفت را، از لب دریای درون خود به سراب‌های آب‌نما رهنمون گشته است.<sup>۱</sup>

آدمی، در راهیابی به عرفان مثبت، همان اندازه که به همهٔ عوامل لذت محسوس و امتیازات دنیا - در صورت قانونی بودن آن‌ها - با نظر وسیله می‌نگرد نه هدف، هم‌چنان لذاذ معقول و اطلاع از درون مردم و پیشگویی حوادث آینده و حتی تصرف در عالم ماده را نیز وسیله‌هایی برای بیدار ساختن مردم و تصعید ارواح آنان به قلّه‌های کمال تلقی می‌نماید، چرا که هیچ‌یک از این‌ها نمی‌تواند به عنوان هدف ریاضت و تخلّق به اخلاق‌الله تلقی شود.

می‌توان گفت: تقسیم عرفان به دو قسمت جداگانه (عرفان منفی و عرفان مثبت)، مورد قبول هر سالک راستین است که در هر دو حوزهٔ نظری و عملی عرفان، آگاهانه و با کمال

مات کردن رنگ تکالیف بوده و هدف اصلی را یک نوع خلأ یا به اصطلاح معروف، نورانیت درون در نظر گرفته‌اند و هیچ توجهی به این نشده است که تکلیف واقعیات در ارتباطات چهارگانه (ارتباط انسان با خویشتن، با خدا، با جهان هستی و با هم‌نوع خود) چیست؟

۱- اگر این ارباب تخیلات رؤیایی در مهتاب فضای درونی توانسته بودند از «خود مجازی» بیرون آمده و وارد حوزه «خود حقیقی» شوند، نه در اندیشه و گفتار و کردار خود تناقضاتی داشتند و نه اعتراضی به یکدیگر در مسیر و مقصد؛ در صورتی که اختلافات تند در اندیشه‌ها و گفتار، در باب تخیلات مزبور و اعتراض آنان به یکدیگر، در کتب عرفانی به طور فراوان نقل شده است. ولی همان‌گونه که در بیان پیامبران الهی هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد و همهٔ آنان در تبلیغ متن کلی دین انسانی - الهی مشترکند، هم‌چنان سالکانی که با فروغ عرفان مثبت به سوی کمال مطلق در حرکتند، کم‌ترین اختلافی با یکدیگر نمی‌توانند داشته باشند؛ به همان ملاک «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (فرقی نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از رسولان الهی).

[سورهٔ بقره / آیهٔ ۲۸۵]